هو العلیم

عدم جدایی مبانی حکمت و فلسفه از دین

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۲۷

- مجلس دهم

بیانات

آیت‌اللَه حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سره

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

و صلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

و على آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعينَ

معرفتی یا مولای دلیلی علیک و حبّی لک شفیعی الیک و أنا واثق من دلیلی بدلالتک و ساکن من شفیعی الی شفاعتک.

عرض شد که امام سجاد علیه السلام در مسألهٔ دلالت و راهنمایی و هدایت و راهگشایی به سوی مقصد اعلی و هدف اثنا و غایت قسوی که همان معرفت ذات پروردگار است معرفت را دلیل قرار داده است و این از مسائلی است که در نزد اهل فن به قضایا قیاساتها معها معروف است، یعنی قضایایی که دلیلش با خودش است و نیاز احتیاجی به دلیل ندارد، فرض کنید اینکه می گویند بزرگان را اکرام کنید، خب مشخص است. اگر شما هیچ روایت و

متنی را در اسلام و در متون اهل بیت راجع به اکرام بزرگتر نداشته باشید و نشنیده باشید نه اینکه نداشته باشید، من بگویم که بزرگتر را اکرام کنید یک مقداری با خود فکر کنید، چند لحظه، می بینید حرف خوبی است و نیاز نیست که انسان حتماً این مسأله را از بزرگان بشنود. یا اینکه آقا دروغ نگویید، حتما باید شما این مطلب را از ائمه بشنوید تا اینکه دروغ نگویید؟ یعنی اگر ما از آیات قرآن یا احادیث، روایت و حدیثی نداشته باشیم در مورد حرمت دروغ ، دروغ اشکالی نداشت، حلال بود حلالاً طیبا، حالا که داریم کی راست می گوید؟! این همه هم داریم. اسمش را هم می گذارند زرنگی و از این حرفها.

حالا وای به حال اینکه اگر نداشتیم و مسأله به خود مردم و وجدان مردم موکول می شد آن موقع معلوم نبود که از دروغ مناره می ساختند! به کجا می‌رسید مسأله! یا اینکه راست حق است و صدق است و انسان باید راست بگوید، خب این احتیاج به دلیل ندارد. یا نسبت به ضعفا انسان باید دستگیری داشته باشد، این احتیاج به دلیل ندارد یعنی ما نیاز

نداریم برای این مسأله به روایات اهل بیت مراجعه کنیم. روایات اهل بیت به جای خود محفوظ و احادیث و آیات قرآن به جای خود محفوظ ، اینها قضایایی است که قیاساتها معها است یعنی دلیل و علتش از خود عبارت مشخص و نمایان است.

یکی از اشکالات مهمی که بر مسألۀ جدایی مبانی حکمت و فلسفه از دین یا مکاشفات روحانی و معنوی اهل عرفان و معرفت و شهود نسبت به مکتب تفکیک وارد است این است که اینها می گویند که این مسائل و این علوم فلسفه و حکمت، قبل از اسلام از یونان آمده است، از اسلام نبوده، بله درست است. قبل از اسلام فلاسفه و حکمای یونان، بزرگان اهل توحید مثل افلاطون و ارسطو و سقراط و بقراط، اینها از بزرگان اهل توحید بودند، گرچه مسلمان نبودند ، مگر حضرت عیسی و موسی مسلمان بودند؟ اسلام به معنای تسلیم را همه داشتند و در آیۀ قرآن داریم که اینها همه مسلم به معنای تسلیم در برابر خواست و ارادۀ حق و شریعت حق هستند ولی اسلام به معنای اصطلاحی مخصوص به شریعت پیامبر است. انبیاء گذشته شرایع خاصّ خود

را داشتند ، در عین حال ما به همهٔ آنها احترام می گذاریم و کسی که آنها را سب کند از دین خود بیرون می دانیم تا این حد. کسی که به حضرت عیسی توهین کند ما مسلمین او را از دین خود بیرون می دانیم ، حضرت عیسی پیامبر الهی، عظیم الشأن، و حضرت موسی، اگر قبر حضرت موسی مشخص بود و در ایران بود آیا ما به زیارت قبر حضرت موسی نمی رفتیم؟ پیامبر الهی، نه! هر روز هم می رفتیم و هر روز هم عتبهٔ او را می بوسیدیم ، پیامبر الهی است جایگاه خاص خودش را دارد و ولیّی است از اولیای الهی، مقامش محترم، اما شریعت اختصاص به پیامبر دارد و یک چیز مشخصی است. حالا چون حضرت موسی قبلا آمده ما دیگر باید به او بی احترامی کنیم و خدای ناکرده سبّ و دشنام بدهیم و بی توجهی کنیم؟ نه! حضرت عیسی از پیامبران الهی است محترم و معزّز هستند، در نزد همهٔ ادیان باید به این ترتیب باشد.

حضرت نوح، ما الان به زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام می رویم در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام دو

تن از پیامبران الهی قبرشان است، یکی حضرت آدم و یکی هم حضرت نوح، السلام علیک و علی ضجیعیک آدم و نوح این حضرت نوح و حضرت آدم هم خیلی زرنگ و رند بودند! آنها می‌دانستند قضیه چیست؟ این قبر امیرالمؤمنین را حضرت نوح پانصد سال قبل از طوفان حفر کرده بود که خودش را بیاورند اینجا دفن کنند و امیرالمؤمنین را بیاورند اینجا بگذارند کنارش ، این چقدر زرنگ بوده که فهمیده اوضاع چه خبر است، پانصد سال قبل از مسأله طوفان، حضرت نوح آمد و از خدا درخواست کرد که جایگاه او را در این دنیا در کنار بدن امیرالمؤمنین قرار بدهد و خدا اجابت کرد و او آمد قبر امیرالمؤمنین را در کنار قبر خود کند و وصیت کرد که او را در اینجا دفن کنند ، این قضیه گذشت و طوفان آمد و صد ها سال و هزاران سال گذشت، همینطور گذشت، این مسأله مخفی بود و امیرالمؤمنین هم به کسی نفرموده بود ظاهرا نفرموده بود ، در دست ما نیست این مسائل، تا مانند فردا شبی که حضرت می خواستند از دنیا رحلت کنند از جمله وصیت هایشان این بود که شما که بدن مرا بر می

دارید جلوی جنازه را برندارید، عقب جنازه را بلند کنید، در تاریکی باشد و چند نفر مشخص شدند ، ببینید چقدر مسأله حساس است که امیرالمؤمنین را باید در تاریکی دفن کنند برای اینکه دشمنان نیایند و خدای نکرده قصد جسارت نداشته باشند ، خیلی مسائل عجیب بوده، جلوی جنازه را جبرائیل و میکائیل و اسرافیل بر می دارند، شما فقط پشت تابوت را بردارید، بیاورید هر جا که دیدید این تابوت به زمین آمد همانجا بنشینید و زمین را حفر کنید و چند تا بیل که خاک برداشتید سنگی پیدا می شود آن سنگ را بردارید و آنجا قبری نمایان می شود، این قبری است که حضرت نوح پانصد سال قبل از طوفان، این را برای من حفر کرده و روی سنگ قبر هم این مطلب نوشته شده، الان روی آن سنگ قبری که روی قبر امیرالمؤمنین است حک شده است که هذا ما حفره نوح فی خمسهٔ سنه عام فی قبل الطوفان یک چنین عبارتی است و مرا در آنجا دفن کنید و دیگر خب مسائل و معجزات و خوارق عادت الی ماشاالله، خب ما که می رویم الان در آنجا زیارت

می کنیم این دو تا هم در آنجا هستند منتهی توجهی نداریم ، بالاخره مقام امیرالمؤمنین جایی برای بقیه نمی گذارد که انسان بخواهد به حضرت آدم در آنجا فکر کند یا به حضرت نوح فکر کند.

من خیلی متأسّف می شوم از این افرادی که می روند در مدینه و می روند به زیارت قبر رسول خدا و دنبال این هستند که عمر و ابوبکر کجا دفن هستند؟ از همین خود ما و خود شیعیان ، بابا کسی که رفته در مسجد مدینه چشمش به قبر پیغمبر افتاده نباید کس دیگر در ذهنش بیاید ، نباید به فکر کس دیگری باشد حالا چه فایده ای برای انسان دارد و چه نتیجه ای برای انسان دارد؟ غیر از اینکه حتّی در موقع توجه به رسول خدا هم ذهن انسان مشغول به این دو خواهد بود، ذهن در دو جا نمی تواند تمرکز داشته باشد ، در یک جا باید تمرکز داشته باشد . وقتی انسان می رود در مسجد پیامبر و می خواهد به آن حضرت توجه کند اصلاً نباید مطلب دیگری به ذهنش بیاید، کی اینجا هست یا نیست؟ پیامبر و دخترش فاطمۀ زهرا ، فاطمۀ زهرا در همان جا دفن است، همان کنار پیامبر در آنجا دفن است، حالا دیگر

علتش بماند. مرحوم آقای حداد می فرمودند وقتی که من وارد حرم پیامبر می شدم جلال و عظمت حضرت فاطمهٔ زهرا چنان مرا می گرفت که دیگرقدرت و اختیار هیچ گونه حرکتی را نداشتم. این زیارتی است که اولیای خدا می کنند یک زیارت هم ما می کنیم می گوییم عمر کجا دفن است و ابوبکر کجا دفن است؟ عایشه را کجا خواباندند، فقط دنبال سنگ و دیوار و ستون و ستون حنانه کجاست و ستون چی چی کجاست! وقتی سفره ای پهن است و در این سفره همه جور مائدهٔ الهی قرار گرفته است حیف است که انسان بیاید و ذهن و فکر خود را متوجّه مسائل و اموری کند که نصیب کمی داشته باشد. من یک کتابی دیدم، یک نفر یک کتابی نوشته بود رفته بود مکه و تحقیقات خود را در مکه نوشته بود خیلی مثل اینکه آدم بیکاری بوده! از جملهٔ آن مطالب این بود: ایشان در آن کتاب نوشته است من تمام مسجد الحرام را از اول تا آخر وجب کردم طول مسجد الحرام اینقدر وجب درآمد عرض مسجد الحرام اینقدر وجب بود، بعد هم خود کعبه

و... را با دست وجب کرده بود! آدم بیکار! خدا خیرت بدهد! هر کسی یک قسم و یک جور و به یک نحو ، یکی بلند می شود می رود در مسجد الحرام مثل مرحوم آقا در جلوی مستجار بنشیند و چشمش را همینطور به کعبه بیندازد به نحوی که افراد که از ایشان سؤال می کردند ایشان متوجه نمی شدند که چه کسی چه حرفی می زند؟ این یکی و دیگری هم می رود متر می کند ببیند چند متر است و چند سانت کم دارد! این یک جور طواف می کند و او هم یک جور دیگر طواف می کند.

یکی می آید آنجا و بلند می شود می‌گردد میان افراد رفقایش را پیدا کند بنشینند گعده بگیرند یک ساعت و دو ساعت، ایران چه خبر و آمریکا چه خبر و اروپا چه خبر و او چه گفت و او چه گفت و پشتشان را هم می کنند به کعبه و می نشینند و سه ساعت با هم حرف می زنند و قهقه صدای خنده شان تا کجا می رود که اعتراض سایر سنی‌ها را فراهم می‌کنندها! این را که می‌گویم همه را خودم بودم و دیدم این یک جور نشستن کنار کعبه و نشستن و استفاده و یک جور دیگر بزرگان می نشستند سه

ساعت و وقتی کسی با آقا صحبت می کرد نمی فهمیدند که چه کسی چه می گوید، آن هم یک جور، خب

گروهی این و گروهی آن پسندند *** متاع کفر و دین بی مشتری نیست

گروهی این گروهی آن پسندند. و برای ما هم بیان کردند، این یک معرفت آن هم یک معرفت.

انبیای الهی همه در مقام تسلیم بودند، حالا در این مطالبی که اینها می گویند ، می گویند چون این مطالب از یونان آمده است لذا از نظر اسلام این مسائل حجیت ندارد ، مگر مسائل فیزیک از اسلام آمده؟ مگر مسائل ریاضی و شیمی از اسلام آمده؟ مگر معماری از اسلام آمده؟ مگر فنون و علوم مکانیک از اسلام آمده؟ چطور شما اینها را می پذیرید؟ یعنی همهٔ اینها باطل و چرند است؟ چون از اسلام نیامده پس باطل است؟ خب دو دو تا چهار تا هم از اسلام نیامده پس دو دو تا می شود هفت تا ! چون از اسلام نیامده ، امام باقر فرمودند دو دو تا چهار تا؟ کی گفته؟ حالا اگر امام باقر و امام صادق نمی فرمودند دو دو تا شش تا بود؟ چون نگفتند شش‌تاست دیگر! ببینید چقدر حرف مزخرفی می

زنند! چقدر رکیک و پست! خب از اسلام نیامده که نیامده ، مگر اسلام بنا بر این دارد که هر حرف حقی را در دنیا و هر فنی را او بگوید؟ خب خیلی مسائل خودش است وجدان و فهم و درک انسان نسبت به حقانیت او قضاوت می کند، همین سه سه تا نه تا، این نیاز دارد که اسلام بگوید؟! اگر نگوید می شود شانزده تا! آیا مسائل طب و پزشکی از اسلام آمده؟ بله! ائمه علیهم السلام بعضی از مطالب را به عنوان دستور صحت و سلامتی مثل امام صادق و امام رضا دارند این مطالب را دارند و درست هم هست و انسان باید اطاعت و عمل کند و آنها مساله شان و حساب و کتابشان فرق دارد ، ولی حالا چون این مسائل طبابت و پزشکی و امثال ذلک از اسلام نیامده همه بیخود است و انسان بمیرد؟ بله دیگر باید بمیرد چون از اسلام نیامده است! چطور خود شما وقتی مریض می شوید استامینیفون و هزار تا قرص و آمپول و عمل جراحی و سی تی اسکن و ام آر آی می کنید؟ کدام یک از اینها از اسلام آمده؟ یعنی عقل انسان، همان درجهٔ اول حکم می کند به اینکه این حرفها ، حرفهای مزخرفی است و نیاز به فکر کردن

ندارد.

مطلب از اسلام آمده یا از یونان آمده یا از زنگوار آمده، هیچ فرقی نمی کند یا از بورکینافاسو آمده، اگر مسأله عقلی و حق است انسان باید بپذیرد و حق نیست باید رد کند. دو دو تا چهارتاست، اگر یک عالمی در بورکینافاسو آمد حرفی زد چون اهل آنجاست انسان رد کند؟ نه آقا جان بپذیرد. خود آیهٔ قرآن می فرماید: **فبشر بالعباد**، بندگان من آن بندگانی هستند که راه مرا که راه حق است می پذیرند. راه من چیست؟ راه حق چون من حقم و هر چه که منتسب به حق است منتسب به من است پس کسی که حق می گوید باید بپذیری ولو طفل باشد ، ولو عمامه سرش نباشد ولو غیر مسلمان و غیرشیعه باشد.

الان اهل تسنن می گویند نماز ها را باید جدا خواند، شیعه می گوید نماز ها را باید با هم خواند، نخیر! حق با اهل تسنن است، حق با عامه است، برو و برگرد هم ندارد، آنها درست می گویند. الان آنها فتوایشان بر این است که موقع غروب شمس، فقط

زوال شمس است موقع نماز مغرب است، یک مجتهدی از ما فتوا بر این می دهد و یک مجتهدی فتوا بر تأخیر در وقت صلاۀ می دهد. آن کسی که فتوایش بر این است فتوایش موافق با آنهاست این چه اشکالی دارد؟ این چه اشکالی دارد؟ مگر فلسفه مانند فقه می ماند که تقبل آن نیاز به تعبد دارد نه نیاز به تعقل؟ مسائل فقهی مسائلی است که از ناحیۀ ائمه آمده است روایاتش، تازه اگر یقینی باشد والا یا ظنی الصدور یا ظنی الدلالۀ است. مسائل فلسفه مسائلی است که این مسائل باید با عقل و برهان عقلی و مبانی منطقی سنجیده بشود ، درست است می پذیریم، چه از اسلام بیاید و چه از غیر اسلام. غلط است رد می کنیم چه از اسلام بیاید و چه از غیر اسلام ، مگر این چرند و پرندیاتی که در مطالب و علوم و احادیث موضوعه و روایات موضوعه موجود است و اعتقادات خلافی که وارد اسلام شده است را انسان باید بپذیرد؟ این روایات و احادیث جعلی و این خرافاتی که وارد شده است مگر باید بپذیریم؟

مگر این نوروز الان جزو خرافات نیست؟ همه هم به آن عمل می کنند و مدام دلیل می آورند و دلیل

می آورند! با هزار من سریش می خواهند این را به دُم اسلام بچسبانند ، نه آقا جان خرافات است، علف درآمده، این نوروز برای گوسفندان و بزها و گوساله هاست!!! آنها باید خوشحال باشند علف در می آید و سبزه در می آید و دلی از غذا پس از برف زمستانی و سرمای شتاء در می آورند ، حالا ما هم بیاییم کف بزنیم و خوشحال که طبیعت سبز شده است ، نه آقا جان! بنده برف و سرما را بیشتر دوست دارم، هر که مزاجش یکجور است. آنوقت می آییم روایات جعل می کنیم فلان می کنیم و درست می کنیم و قضیهٔ سلمان را می آوریم و چرت و پرت های روایات موضوعهٔ معلی بن خنیس را درست می کنیم که این نوروز، بعد هم می گوییم از اسلام است، مگر این خرافات نیست؟ خب حالا باید بپذیریم ؟ نه! خیلی مسائل هم داخل در اسلام شده است خیلی مطالب خرافی هم وارد در متون اسلامی شده است. مجتهد، آن کسی که علاوه بر تحقیق مبانی اجتهاد و مدارک اجتهاد و اصول اجتهاد ، تحقیق احکام را از روی مبانی و مدارک دارد علاوهٔ بر او، شمّ و ادراک حقایق

باطنی احکام را هم با چشم بینا و بصیر دل خود دارد. آن مجتهد. آن مجتهد می آید یک روایت را وقتی که می بیند می فهمد روایت دروغ است یا راست است؟ آیا امام چنین حرفی را می زند یا نه؟ و می شود اینطور.

خود بنده چرا جای دور برویم؟ هر کسی نسبت به وضعیت خودش، مطالب مربوط به پدر و مادرش و اوضاع این مسأله را بهتر درک می کند ، خود بنده هم همینطور ، بنده در طول مدتی که با مرحوم آقا بودم و با مطالب ایشان و صحبت های ایشان، خب بیش از بقیه اطلاع و آشنایی دارم یک چیز واضحی است و افتخار هم نیست ، هر کسی هم جای من بود همینطور بود، اگر الان یک مسأله ای مطرح بشود آیا بنده نمی فهمم که این مطلب حرف آقا هست یا نیست؟ می فهمم دیگر، کسی که چهل سال با ایشان بوده، با خصوصیاتِ زندگی ایشان و طرز فکر و بیان ایشان آشنایی داشته است، می تواند تشخیص بدهد که آیا این مطلب ، مطلب ایشان هست یا نیست؟ لذا وقتی که من یک مطلبی را می شنوم یک شخصی از آقا نقل می کند صریحاً می گویم دروغ است و یا

اینکه می گویم درست است، بعد مشخص می شود که مطلب همینطور بوده است ، چرا؟ تا یک مطلبی را می شنوم با آن معیار ها و ملاکاتی که در ذهن دارم می سنجم ، می بینم این نباید از ایشان باشد ، حتی بعضی ها آمدند پیش من قسم خوردند هر چه گفتند گفتم امکان ندارد از ایشان باشد، شما عوضی شنیدید، بعد مشخص می شود قضیه همینطور بوده است. و این خیلی مسألۀ مهمی است، خیلی این قضیه مهم است که گاهی ممکن است پس و پیش شدن یک واو یا یک فا در تأیید مطلب و معنا دخیل باشد، یک فا و یک واو و یک کلمه کم یا زیاد و یک خنده و یک حرکت چشم و یک حرکت صورت، چقدر ممکن است مطالب فرق کند؟ لذا اینجاست که از نقطۀ نظر ...

این را برای دوستان اهل علم می گویم که از نقطۀ نظر استنباط مبانی کلّی، انسان به خبر واحد نمی تواند [عمل کند] این به خاطر همین قضیه است ، مبنای کلّی و اعتقادی نه اینکه احکام ظاهری ، یک اعتقاد کلّی ، یک مبنای فقهی ، یک قاعدۀ فقی و

قاعدهٔاعتقادی و مبنای سلوکی، یک مبنا از اصول اعتقادی، اینها را با خبر واحدی که یک نفر بگوید نمی توان اثبات کرد، انسان باید از نقطهٔ نظر ورود اخبار و رعایت قرائن و شواهد به مرحله ای برسد که برای او قطع پیدا بشود و ما این مسأله را تجربه کردیم، دیدیم که چه ها شد و چه مسائلی درآمد و هر کسی بر اساس ظنّ خود و بر اساس خیال خود و برداشت خود... من کنار آقا نشسته بودم در جلسه ایشان صحبت می کردند یکی از رفقا در کنار من نشسته بود آدم خوبی بود و الان هم هست و از دوستان ما است و بسیار هم محترم است، داشت مطالب آقا را می نوشت بر حسب اتفاق من چشمم افتاد دیدم اینکه ایشان می نویسد و این که او می گوید دو تاست! این گوش عوضی می‌شنود، گفتم آقا ننویس! ایشان این را گفت. کسی که دارد می نویسد گوشش درست ادراک نمی کند، گوش که باید صددرصد بگیرد، هشتاد و هفتاد درصد می گیرد لذا می گویند، این مطلب را رفقای طلبه توجه کنند، در موقع درس چیزی ننویسید ادراک شما به دو نقطه منعطف می شود یکی برای نوشتن و یکی برای

گوش دادن لذا مطلب را نمی گیرید ، ننویسید. کاملا به حرف استاد گوش بدهید و توجه کنید، رفتید در منزل شروع کنید به نوشتن یا بعد از درس .

آنچه را که باید صد درصد بگیرید هشتاد درصدش یا هفتاد درصدش را می گیرید، کاملاً انسان نمی گیرد، کاملاً درک نمی کند . داشت عوضی می نوشت، حالا شما فکر کنید اینکه الان دارد این را عوضی می نویسد بعدا قسم می خورد و دروغ هم نمی گوید، نه اینکه معاند است نه! می گوید آقا این را فرمودند و من هم نوشتم بعد هم روی این کلامش قسم می خورد که این کلام، کلام آقا بوده و در اختیار دیگران قرار می دهد، این تکلیف چیست ؟ قضیه چه جور می شود؟ لذا الان بسیاری از مطالبی که از زمان مرحوم آقا نقل کردند و نوشتند وقتی به من نشان می دهند خط می زنم و می گویم این کلام آقا نیست. همه را خط می‌زنم، چون می شناسم ایشان را و به طرز تفکر و کیفیت صحبتشان و رعایتشان نسبت به دقت در تعابیر آشنا هستم ، اگر شما هم جای من بودید همینطور بودید ، هیچ مسأله و فخری

هم نیست. اگر من یک مطلبی را از پدر شما نقل کنم و شما بگویی نه! اینطور نیست، خب من پدرم را بیشتر از شما می شناسم چه می گویی؟ من با او بودم یا تو بودی؟ من می دانم او چه گفته و من می دانم او چه برداشتی داشته و امثال ذلک.

پس بنابراین اینکه انسان بیاید و بگوید چون مطالب فلسفه و حکمت از یونان آمده است و از اسلام نیامده است پس باطل است! بسیار حرف چرند و بسیار حرف باطلی است، این از قضایایی است که قیاساتها معها است، قضایایی است که به هر کسی بگویند می گوید درست است. یعنی چه چون از اسلام نیامده باطل است؟ گوش بده آقا جان !دو دو تا چهار تا . چرا می گویی دو دو تا چهار تا ؟ کی گفته؟ شما می گویی دو دو تا چهار تا من می گویم پنج تا ، دلم می خواهد! مگر شما نمی گویی چهار تا ، اصلا من می گویم هفت تا! خدا آمده گفته دو دو تا چهار تا ؟ شما یک آیه از قرآن نشان بدهید که در آنجا نوشته بشود **یا ایها المسلمون** ضرب دو در دو می شود چهار! یک آیه از قرآن نشان بدهید ، در انجیل و تورات نشان بدهید، در احادیث ائمه علیهم

السلام نشان دهید که ای شیعیانِ ما، بر خلاف اهل تسنن که آنها دو دو تا را دوازده تا می دانند! شما بیایید و دو دوتا را چهار تا بدانید نه دوازده تا!

اینها همه چرند است چرا؟ به خاطر اینکه عقل بدون نیاز به رجوع به امام و استاد و راهنما و دلیل، خود عقل حکم به دو دو تا چهار تا بودن می کند و نیازی هم ندارد، چطور ؟ انگشتش را می آورد جلو، این دو تا و این هم دو تا می شود چهار تا ، حتی اگر امام بیاید و بگوید دو دو تا می شود پنج تا ، می گوییم نه آقا، چه منظوری داری؟ چطور این را می گویی؟ و امام هم هیچ وقت نمی آیدحرف خلاف عقل بزند ، برهان عقلی و دلیل عقلی، چرا؟ چون خود امام ما را به سمت عقل سوق می دهد، بروید این روایات را ببینید که چه کرده اند ائمه، راجع به حجّیت عقل اینکه این پدیدهٔ الهی است ، عقل متصل و منفصل ، رجوع عقل متصل به عقل منفصل ، استضائه و استنارهٔ او، فهم و ادراک کلیّات و خروج از جزئیت به کلیت، از اعتبار به واقع و حقیقت، الی ماشاء اللَه . لذا مطلبی را که راجع به این مسأله بیان می کنند

این مطلب بر خلاف عقل است اصلاً. چون فلان طبیب حکم به فلان دارو نموده است و او مسیحی است، ای مسلمان شما نسخهٔ او را عمل نکن! نه آقا جان! عمل نکنی خدا روز قیامت پدرت را هم در می آورد، فقط عمل نکردن نیست، اگر منحصر باشد مداوایت به متابعت از نسخهٔ یک طبیب مسیحی یا یک طبیب یهودی یا حتی یک طبیب بی دین که دین ندارد و اصلا خدا را قبول ندارد ولی شما می دانید در تشخیص این مرض او اهل خبره است و اهل بصیرت است و در این مسئله شکی نیست، اگر به کلام و نسخهٔ او عمل نکردی و عارضه ای برای تو پیش آمد، روز قیامت باید جواب بدهی ، می گویی آقا این اصلا دین نداشت و خدایا اصلاً تو را قبول نداشت ، می گوید قبول ندارد که قبول ندارد مگر می گویم برو پشتش نماز بخوان؟

خدا بیامرزد مرحوم حاج میرزا حسن نوری را، آدم شوخی بود، می گفت ما رفتیم گوسفندی خریدیم که بچه ها با آن بازی کنند و بعد از چند روز بکشیم. آمدیم در خانه دیدیم یک چشم هم ندارد، رفتیم پسش بدهیم ، یارو گفت مگر می خواهی

برایت دعای کمیل بخواند! گوسفند را که نمی خواهی برایت دعای کمیل بخواند! حالا طبیب، طبیب غیر مسلمان و بی‌خدایی هست مگر می‌خواهی بروی پشت سرش نماز بخوانی؟ می گوید آقا جان مرض تو این است و دارویت این است می خواهی گوش بده می خواهی گوش نده! خدا پدر آدم را هم در می آورد، باید گوش داد ، چرا خدا پدر آدم را در می آورد؟ چه کسی می تواند جواب مرا بدهد؟ اگر انسان به خدا بگوید که خدایا این تو را قبول نداشت و چون تو را قبول نداشت من هم به دستورش عمل نکردم و مردم ، خدا می گوید غلط کردی مُردی، غلط کردی اطاعت نکردی! این غلط کردی اطاعت نکردی خدا برای چیست؟ چرا؟ برای اینکه خدا می گوید من به تو عقل دادم، عقل تو در این مورد چه قضاوت می کرد؟ قضاوت می کرد باید گوش بدهیم، مگر غیر از این است؟ شما این مطلب را از افرادی که در خیابان رد می شوند بپرسید همه همین را می گویند، از همهٔ این دکان دار ها بپرسید همه همین را می گویند، از همهٔ افراد

بپرسید همه همین را می گویند ، این می‌شود قضایای قیاساتها معها، پس کسی که می گوید چون فلسفۀ یونان داخل در اسلام نبود و از اسلام نیامده پس باطل است، این خودش بر خلاف حکم عقل عمل کرده و خودش دیوانه است، این افراد از عقل بهره ای ندارند، مضافاً این فلسفه که همین طور نمانده جان من ، این آمده در اسلام، بزرگان از فلاسفۀ اسلام ، فارابی ، بوعلی، ملا صدرا شیخ شهاب الدین سهروردی ، صدر الدین قونوی ها و محی الدین عربی ها ، مولاناها، اینها آمدند آن را گرفتند و هضم کردند و پختند و با مطالب اسلامی آن را خلط کردند و بر مبانی اسلامی عرضه داشتند و اصلاح کردند و در اختیار ما گذاشتند، چهار صد سال فلسفۀصدر المتألهین الان به عنوان فلسفۀ اسلامی مطرح است، صدر المتألهین تمام افتخارش این بود که ما این فلسفه را بر مکتب اهل بیت عرضه کردیم ، بروید نگاه کنید، متونش الان در آنجا هست، در اول کتاب اسفار دارد که ما بعد از صحبت ها و جدل ها و بحث هایی که با این و آن و متکلمین و فلان داشتیم در نهایت، بار خود را به عتبۀ ائمه فرود

آوردیم.

یک مطلبی یکی از رفقا به من تذکر داد من خیال می کنم اشتباه کرده بودم ، چند شب پیش اگر یادتان باشد راجع به عتبه گفتم فَناء ، فِناء درست است ، فَناء به معنای نیستی است و به معنای محو و نابودی است به همان معنای اصطلاحی خودش ، عتبه درگاه خِناء. **الهی عبیدک بفِنائک نه بفَنائک، مسکینک بفِنائک ، فقیرک بفنائک.**

می گوید ما بعد از همۀاین مطالب آمدیم و بار خود را به درگاه اهل بیت فرود آوردیم و می گوید این اسفاری که من الان دارم می نویسم پس از این مرحله است، با تهذیب با مراقبه با دقت ، ملا صدرا فرد محدثی بود، به تمام اخبار وارد بود، شما تفسیر او را نگاه کنید ببینید چقدر واقعاً تفسیر عجیبی است، به تمام آرای مفسرین و روایات وارد بود ، مرحوم صدر المتألهین. مگر ملا صدرا ، ملا صدرا اصلا به بوعلی به خاطر مکتب مشاءش اصلا اعتناء نمی کرد، ولی وقتی که اسمی از محی الدین می خواست بیاورد چون محی الدین آن عارف بزرگ و عظیم و مفاخر اسلام ، واقعا محی الدین عربی از مفاخر

اسلام بوده است، مفخر اسلام بوده است محی الدین عربی، وقتی اسم ایشان را می‌آورد ببینید چه القابی می آورد ، چه القاب عجیب و غریبی برای او می آورد، ما بگوییم این فلسفه فلسفۀیونان است و در اسلام نیست ، آقا جان آن فلسفۀیونان به جای خود، این که الان ما داریم و داریم رویش بحث می کنیم و تأمل می کنیم و با عقل و منطق خود نه با تعبدِ از اینکه ملا صدرا این را گفته ، ملا صدرا گفته برای خودش گفته است، با همۀبزرگی و احترام و عظمت شأن و مقام عظمت و طهارتی که این بزرگ بر اثر ریاضات و مراقبت ها و تهذیب نفس ها و اعتزال و دوری از این عوام کالانعام و اهل علم نفهم و نادان به دست آورد درعین حال وقتی که ما کلام او را مطالعه می کنیم با عقل خودمان می سنجیم ، شاید بعضی هایش را هم قبول نکنیم ، آیۀ قرآن که نیست روایت معصوم که نیست بالاخره او هم یکی بوده مثل ما ، مرد بزرگی بوده و صاحب مقاماتی بوده ولی امام نبوده، امام صادق حسابش جداست، امام باقر حسابش جداست، این بزرگان به جای خود، ائمۀ ما به جای خود، افتخار صدر المتألهین این است که

شاگرد مکتب امام صادق است ولی خودش امام صادق نیست، خودش امام باقر نیست و خودش امام رضا نیست، آن امام مطلب دیگری دارد.

امام کلامش معصوم است، یعنی چه؟ یعنی دنیا زیر و رو بشود کلام امام زیر و رو نمی شود، این است مطلب. آسمان به زمین بخورد تمام عالم کن فیکون بشود کلامی را که امام جواد علیه السلام می گوید ابدیت دارد و حیات دارد تا خدا خدایی می کند ، این است مطلب. کلامی را که امام سجاد بگوید به بقاء خدای متعال، این کلام باقیست ، چرا؟ چون این کلام کلام خدای متعال است، کلام خداست از زبان عبد خدا ، عبد صالح خدا، ولی بقیهٔ کلمات قاطی دارد و خوب دارد و مراتب دارد از نقطهٔ نظر آن میزان پختگی و میزان فعلیت خود نفسِ□□□□ ناطقِ گوینده ، گویندهٔ این کلام. مرحوم آقای حداد وقتی که فتوحات مکیّه را مطالعه می کردند، مرحوم آقا می فرمودند، ما می دیدیم که گاهی تأمل می کنند از ایشان سؤال می کردیم که آقا چیست مطلب؟ ایشان می فرمودند دارم مراتب وجودی محی الدین

را در این مطالبی که می گوید با مراتب خودم قیاس می کنم ، فقط به همین مقدار ، بعد به یک نحو لطیفی و خیلی مؤدبانه و ظریف و لطیف بعضی از مطالب او را هم مورد نقاش و سؤال و تأمّل قرار می دادند، کأنّه قبول ندارند ، نه اینکه مطلب او درست نیست ، نه! این بالاتر است، خیلی فرق می کند ها، این بالاتر است، مطلب او در جای خود درست است و محی الدین اشتباه نکرده است ، یعنی در آن مرتبه ای که داشته، دید و بصیرتش نسبت به وجود و آثار وجودی ذات حق و اسماء و صفاتش این بوده است و این هم درست است ولی وقتی که انسان بالاتر برود می بیند که نه! بالاتر از این هم هست ، یک وقت ما می گوییم ما این را می فهمیم و یک وقت می گوییم مطلب این است ، یک وقت می گوییم این را می فهمیم خب جای ... اما اگر بگوییم مطلب این است می گویند نه ، زود قضاوت نکن و مقداری صبر کن با هم باشیم. بهتر است همیشه انسان بگوید ما این را می فهمیم، ما این را درک می کنیم، این به ذهن ما رسیده است ، این به فکر ما رسیده است، سفت بایستیم بالا و با چوب بگوییم مطلب این

است! یک وقت ممکن است بگویند این نیست و اسباب بعضی از مسائل پیش بیاید ، انسان همیشه جای خالی و جای احتمالی بگذارد. ولی بعضی مطالب نه! همان ضرس قاطع است.

کلام امام معصوم است الی ابد الاباد، بقیهٔ کلام ها هر چه می خواهد باشد با مردنش هم می میرد والسلام! این از آن چیزهایی است که ضرس قاطع است ، هر که می‌خواهد باشد، سنش هشتاد سال باشد ، باشد ، هشتصد سال باشد ، باشد. ده تا کتاب و صد تا کتاب و یک میلیون کتاب خوانده باشد ، باشد. همینقدر که غیر امام باشد وقتی که مرد خدا رحمتش کند ان شاءاللَه خدا درجاتش را عالیست متعالی بفرماید! اینها اشکال ندارد ، دعا کردن و طلب مغفرت و احترام به بزرگان اشکال ندارد، رعایت ادب اسلامی اشکال ندارد همهٔ اینها اشکال ندارد و خوب و متحسن است اما پذیرش و تقبّل یک شیعه از چی باید باشد؟ صحبت ما این است، باید از امام علیه السلام باشد. الان امام زمان است، والسلام ، این از آن چیزهایی است که هیچ شکی در آن نیست ،

وضرس قاطع است. بله! بقیه آدمهای خوبی هستند. بر حسب مراتبشان افراد خوبی هستند خدا همه را مورد غفران و رحمت خودش قرار بدهد.

میزان معرفتی که انسان پیدا می کند، امام علیه السلام می فرماید که این معرفت ، معرفتی است که مرا می رساند مرا راهنمایی می کند، بقیهٔ معرفت ها ،اینها معرفت هایی است که ما را به او راهنمایی نمی کند ، به چیزهای دیگر راهنمایی می کند. امام زمان چه وقت ظهور می کند؟ این ما را به امام زمان راهنمایی نمی کند ، فلانی خواب دیده که امام زمان آن موقع ظهور می کند، این به من چه ربطی دارد؟ این ما را به امام زمان راهنمایی نمی کند، فلانی مکاشفه کرده است که امام زمان در فلان روز ظهور می کند، این مطلب ما را به امام زمان راهنمایی نمی کند، به جسم ظاهری امام ما را راهنمایی می کند بر فرض صحت و بر فرض اینکه این مطالب صحیح باشد و رؤیای صادقه و مکاشفهٔ واقعه و صادقه باشد فقط همین است که امام زمان آن موقع ظهور می کند ،به من چه! حالا چه کار کنم؟ شما که می گویی امام زمان آن موقع ظهور می کند یک مکاشفه هم برای

من بکن که من تا آن موقع زنده هستم و آجر به سرم نمی خورد و در خیابان تصادف نمی کنم و سرطان و سکتهٔ قلبی نمی گیرم؟ من که یک سال دیگر می میرم، امام زمان فردای آن یک سال ظهور کند خب به چه درد من می خورد؟ پس تمام این مکتب ها و سایر مکاتب همه معرفتشان، معرفت به او نیست ، معرفت به آثار اوست ، آن هم آثار پایین نه آثار بالا، ای کاش فقط آثار ... همین! جسم امام زمان را ما چه وقت می بینیم؟ فرض کنید که امام زمان هم الان از در بیاید بگوید آقا جان منتظر ظهور من در آن موقع نباشید، من همین امشب شب شنبه آمدم ، حالا ما چه کار کنیم؟ بنده هفت سال دیگر ظهور می کنم ولی الان برای شما امشب آمدم حالا ما چه کار کنیم؟ یابن رسول اللَه آمدی قربانتان بگردیم و فدایتان بشویم ، چه کار کنیم؟ یعنی معرفت شیعه فقط باید همین باشد که چه وقت امامش بیاید و امام را ببیند؟ ببیند یکی آمد سرش اینجور است و ابرویش اینجور است و بینی و دهانش اینجور است و ریش و قامتش اینجور است و اینقدر هم وزن دارد، ولی از علوم امام

زمان چقدر ما می فهمیم؟ آیا امام زمان با آمدن به این مجلس، علمش را هم می آورد یا فقط بدنش را می آورد؟ علمش را نمی آورد ، می گوید شما کی دنبال علم من گشتید که حالا به شما بدهم؟ بدنم را می خواهید ببینید، چشمم فرض کنید قهوه ای است و ریشم الان اینقدر است، مشکلی ندارید؟شما که هی می گویید یابن الحسن! او مکاشفه کرده و او خواب دیده و آن یکی رمل انداخته و نخود انداخته و این مسائل، حالا دیدید و قیافهٔ مرا دیدید، ابرویم سیاه است و چشمم قهوه ای میشی است و رنگم سبزه است و وضعمان هم به این کیفیت است و خوب هم تماشا کنید و چند تا عکس هم بگیرید، دیدید من چقدر شکافتم مطلب را برای شما ، کالبد شکافی کردم آن واقعیت جلسات و صحبتها و هیئات و مطالب چه رو شد برایتان؟ که چی؟ آقا یک ساعت وقت مردم را می گیرید آن زنی که امام زمان را می کشد امروز به دنیا آمد! ای بابا خدا عمرت بدهد! ما می آییم وقت مردم را می گیریم فلان کس مکاشفه کرده است که فلان آیهٔ قرآن به حروف ابجد اینطور می شود موافق با هزار و چهارصد و فلان است ، چی

شد؟ تازه همش هم دروغ درآمده است. که چی یعنی؟

بیایید مکتب عرفا را ببینید، بیایید برایتان مطالبی را می گویند که با آن مطالب یک قدم به حقیقت ولایت نزدیک بشوید، در آن موقع دیگر ظهور و غیر ظهور امام برای شما تفاوتی نکند، نه اینکه تفاوت نکند مسلّم تفاوت می کند، مگر می‌شود ظهور و غیرظهور تفاوت نکند؟ ولی شما از یک مدرکاتی برخوردار می شوید ، از یک باورهایی برخوردار می شوید که دیگر اینقدر در فراق امام زمان به سرتان نمی زنید! امام را در کنار خود مشاهده می کنید و با امام زندگی می کنید و با امام می نشینید و با او بر می خیزید ، ما را به این مکتب دعوت کردند ، راه ما راه او خواهد بود، مسیر ما مسیر او خواهد بود ، مدرکات ما مدرکاتی است که از ناحیهٔ او بر قلب و فکر و عقل ما القاء می شود، این را ببینید نه اینکه یابن الحسن کی ظهور می کنی؟ حضرت می فرماید الان ظهور کردم ، که چی ؟ حضرت امشب شب شنبه می آید کنار من می نشیند و می گوید خب بفرمایید ؟ مگر

نمی زدی بر سرت حالا دیگر نزن دیگر!! ما را به این سمت دارند دعوت می کنند.

بیست و سه سال اینها با پیغمبر بودند و آب وضوی پیغمبر را از هم سبقت می گرفتند، بعد از پیغمبر چی شد؟ تمام این بیست و سه سال را در خیال و در توهم با پیغمبر به سر بردند با جسم پیغمبر بودند نه با روح او ، لذا وقتی که پیغمبر جسمش رفت خود پیغمبر هم رفت، علی هم که مثل خود ماست دیگر! با هم سلام و علیک می کردیم و با هم غذا می خوردیم، دیگر زمانه اقتضا می کند او الان پیر مرد است او را بیاورند وسط و او را خلیفه کنند، تمام شد و رفت! اینها چه کسانی بودند؟ همانهایی بودند که وقتی پیغمبر می رفت به جنگ و بر می گشت با دهل و طبل می رفتند و پیغمبر را وارد مدینه می کردند و سر و صدا می کردند و صلوات می فرستادند و ... اینها همانهایی بودند که وقتی پیغمبر دو روز غیبت می کرد دلشان واقعا تنگ می شد برای پیغمبر ، یک سفر پیامبر وقتی طول می کشید می گفتند یا رسول اللَه دلمان تنگ شده است ، راست هم می گفتند ولی فقط دل تنگ بود و عقلشان تنگ

نمی شد برای پیغمبر، فکرشان برای پیغمبر تنگ نمی شد فقط دلشان تنگ می شد و پیغمبر را می دیدند و تمام شد و دلتنگی هم رفت ، یک نماز هم پشت سرش می خواندند و انگار نه انگار پیغمبر رفته ، انگار ده سال پیغمبر در مدینه بودند ، با یک نماز خواندن و منبر رفتن مسأله تمام می شود ، این را می گویند دل و آن را می گویند عقل ، این را می گویند دل و آن را می گویند قلب ، این را می گویند احساس و آن را می گویند واقع و حقیقت.

امام را باید با چه شناخت؟ امام را باید با احساسمان بیابیم یا با عقلمان با او مواجه شویم؟ با فکرمان با امام مواجه شویم نه با احساس، نه با عاطفه نه با بودن و در کنار امام گفتن و خندیدن و صحبت کردن ، این را بدانید به هر میزانی که شما باشید امام هم با همان میزان با شما صحبت می کند نه بیشتر، صد سال اگر با امام باشید امام به میزان فکر شما با شما صحبت می کند. آن آقایی که می گوید مکاشفه و این حرفها، اگر امام زمان ظهور کند صد سال هم با امام باشد امام به همان مقدار با او صحبت می کند

امام هم می گوید نخود و لوبیا و رمل و مکاشفه و این حرفها ، اما امام اگر پیش آقای حداد و مرحوم آقا بنشیند چه می گوید؟ حرفشان چیست؟ صحبتشان چیست؟ ردّ و بدل ها چیست؟ خلاصه اینجا خیلی حرف است و مطالب خیلی هست و صحبت خیلی زیاد .

امیدواریم خداوند لطف خود را در این ماه نصیب ما بگرداند و بر ضعف ها و نقایص ما نگاه نکند و همینقدر که خدا می داند که ما می دانیم مطلب غیر از این است، این مقدار را دیگر ضرس قاطع می گوییم، حالا کمّ و کیفش را خیلی نمی دانیم ، درست است خصوصیاتش را نمی دانیم درست است ولی همینقدر می دانیم معرفتی را که اینجا امام سجاد گفته با معرفت کوچه و بازار فرق می کند و با معرفت آنهایی که می گویند ما نیازی به معرفت نداریم فرق می کند ولو اهل علم باشند. آنهایی که می گویند انسان فقط باید به انجام تکالیف ظاهری بپردازد و کاری به چیز دیگر نداشته باشد خیلی فرق می کند، بین زمین و آسمان فرق می کند. این مقدار را ما به خدا می گوییم فهمیدیم ، حالا که فهمیدیم

تو هم خدایی خودت را نشان بده، ما عبودیت خودمان را ولو مجازاً ولو اعتباراً ولو قلاّبی ، می گوییم خدایا ما در مقام عبودیت فهمیدیم که کلام امام سجاد علیه السلام درش یک چیز دیگری است، این معانی در سایر جاها پیدا نمی شود آن مراتبی را که امام علیه السلام در آن مراتب دارد با خدا حرف می زند در جای دیگر نیست ، آن دلالتی که در این معرفت است آن دلالت در جاهای دیگر نیست واللَه ، این را ما فهمیدیم خب بقیه اش هم از تو، حالا که خدا شده‌ای کَرَمش از تو ، خدایی اش از تو ، بیخود که تو را خدا نکردند می خواستی خدا نشوی! حالا که خدا شده ای به امام زمان هم همین را می‌گوییم ها! و ولیّ ات امام زمان هست پس حالا باید مقتضای امامت و لطف و عطوفتی که امام (علیه السلام) نسبت به همه دارد امیدواریم که رحمت و توفیق خودش را از ما دریغ ندارد.

اللَهم صل علی محمد وآل محمد .